**اصول، جلسه 31: 18/9/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در کلام مرحوم آقای صدر وجوهی برای استفادة تعمیم صحیحة اوّل زراره نسبت به مطلق یقین ذکر شده بود. ما بعضی از این وجوه را مورد بحث قرار دادیم. وجه ششم و وجه هفتم ایشان را نمی‌خواهم بحث کنم. آقای حائری مفصل در مورد دو وجه بحث کردند و این دو وجه را نپذیرفتند. این بحث‌ها را ملاحظه بفرمایید.

روی وجه هشتمی که ایشان ذکر کردند می‌روم و یک اشارة اجمالی می‌کنم.

وجه هشتم کلامی هست مرحوم آخوند در کفایه دارد. در کفایه ایشان می‌فرمایند: فانه علی یقین من وضوئه، این من وضوئه متعلق به یقین نیست، متعلق به علی یقین هست. کأنّ من وضوئه منشاء یقین داشتن شخص هست. حالا من کلام مرحوم آخوند را برای این‌که توضیح بدهم با یک عبارت دیگری انه علی یقینٍ به منزلة یک مفهوم فعل در آن هست، کأنّ واجد للیقین. من وضوئه متعلّق به آن واجدٌ هست. و أنّه از جهت وضو این واجد یقین هست، این وضو سبب شده که این یقین دار بشود. از جهت وضو این یقین‌داری شخص حاصل شده است. بنابراین یقین مقید نیست، بنابراین اگر «ال» عهد باشد باز یقین خاصی اینجا حاصل نمی‌شود. چون یقین مقید نیست، به صورت مطلق اینجا ذکر شده، بنابراین یک حکم کلی ازش استفاده می‌شود.

مرحوم آقای صدر اینجا به یک بیانی این عبارت را خواستند پاسخ بدهند، که من وارد نحوة پاسخ ایشان نمی‌شود. آقای صدر ابتدا یک نکته‌ای را دارند، نکته‌ای که در کلام آقای مامقانی هم در منتقی الاصول هست که، اوّلاً آیا این من وضوئه متعلق به جار و مجرور هست، یا فقط متعلق به مجرور هست، ایشان می‌گوید که اینجا متعلق به مجرور نیست، متعلق به جار و مجرور است، شاهدش هم این است که یقین با «مِن» متعدی نمی‌شود. فیتقین بهذه المسئلة می‌گوییم. نه قد یتقین من هذه المسئلة. و این خودش مشخص می‌کند که این متعلق به علی یقین هست.

اصل این مطلبی که مرحوم آخوند می‌فرمایند که این احتمال دارد که متعلق به جار و مجرور باشد، نه متعلق به خصوص مجرور باشد، این مطلب درست است. اما حتی آقای صدر تعبیر می‌کنند که، یک تعبیرش این است، و الخلاصه ان الظاهر ان کلمة من وضوئه متعلقة فی المقام بالظرف این بمتعلق به علی یقین لا بعلمه.

من اینجوری نمی‌خواهم تعبیر بکنم که متعلق به آن چیزی که ظرف به او تعلق گرفته علی یقین به او تعلق گرفته، نه. علی یقین مفهوم فعلی در آن وجود دارد. به این معنا، علی یقین، یعنی واجد للیقین. این چون مفهوم فعلی دارد می‌تواند شیءای به آن تعلق بگیرد. ظرف یا شبه جمله به این اعتبار شبه جمله آن قرار بگیرد، نه به اعتبار این‌که معنای متعلق در آن هست. حالا خیلی مهم نیست.

اما مرحلة دومی که آقای صدر بحث کردند این هست که آیا این وجهی که مرحوم آخوند ذکر کردند کافی هست برای اثبات تعمیم. مرحوم آقاضیاء یک اشکالی کردند که آقای صدر نقل می‌کنند. ایشان می‌گوید اما الثانی فقد استشکل المحقق العراقی فی اجراء صرف الغیر من الیقین الی الظرف فی تتمیم الاستدلال فی الحدیث بدعوی ان الیقین علی ای حال قیّد بالوضوء اما بالتضییق ؟؟؟ ذکر متعلقه بان یکون الجار و المجرور متعلّقاً بالیقین و اما بتضییقه بلسانه عن شیء بان قال انه یکون علی یقین و یکون وصف کونه علی یقیناً ناشئت من الوضوء.

ایشان می‌گوید که مرحوم آقا ضیاء می‌فرماید که حالا چه یقین خودش مقیّد به وضوء باشد، چه وصف شخص به این‌که بر یقین هست ناشی از موضوع باشد، علی ای تقدیر این مطلب باعث می‌شود که این یقین مقید بشود. و یقین که مقید شد نمی‌شود استدلال کرد و استدلال متوقف بر این هست که «ال» و لا ینقض الیقین بالشک، «ال» نباشد و الا اگر «ال» عهد باشد یقینی که در این جمله هست، یقین مقید و خاصی هست.

آقای صدر در مقام پاسخ یک مطلبی را می‌گویند. من نمی‌خواهم وارد بحث پاسخ ایشان و کلامی که توجیهی که آقای حائری در حاشیة مباحث الاصول نسبت به کلام مرحوم آقا ضیاء کردند و توضیح دادند که آقاضیاء کلامشان چی است، استیت و امه و این بحث را مطرح کردند. اینها را نمی‌خواهم بحث کنم.

فقط این نکته را می‌خواهم عرض بکنم که وجداناً اگر اینجا «ال» عهد باشد تعمیم استفاده نمی‌شود. آقای صدر یک تعبیری می‌کنند، می‌فرمایند که شاهد این‌که اینجا اگر شاهد این‌که از این عبارت تعمیم استفاده می‌شود که شما اگر من وضوئه را مقدم بدارید، بگویید فانه من وضوئه علی یقین و لا ینقض الیقین بالشک، گفته فیه و منه الاطلاق من دون التردد، ازش اطلاق استفاده می‌شود و به تعبیری در اطلاق این عبارت را اینجور دارند. این عبارت مباحث البحوث است.

من اینجا در حاشیه اینجوری نوشتم. و فیه انه لو قیل هو من جهة وضوئه علی یقینٍ و لا ینقض ذاک الیقین بذاک الشک لم یسقط منه الاطلاق من دون تردده. این بیان مرحوم آقا ضیاء که این جمله، جملة اوّل یقینش، یقین مطلق نیست، کاشفش این است که اگر شما مفهوم عهد را تصریح کنید با حرف اشاره دقیقاً اشاره کنید به آن یقین، ازش استفادة یقین جزئی می‌شود. هو من جهة وضوئه علی یقین و لا ینقض ذاک الیقین بذاک الشک، این ازش اطلاق استفاده نمی‌شود. این کاشف از این هست که مهم در اینجا این هست که «ال» و لا ینقض الیقین بالشک از آن جنس استفاده بشود.

در ادامه این عبارت را نوشتم، نعم لا ننکر ظهور الدلیل فی الاطلاق بناءً علی تقدیم قوله من وضوئه لکن منشأ ذلک ظهور قوله و لا ینقض الیقین بالشک فی کون اللام فی الیقین بالشک للجنس بل الظاهر وجود هذا الظهور حتی بناءً علی کون قوله من وضوءٍ متعلق بالیقین و لا نسلم ظهور الدلیل فی کون التعلیل علی نحو الشکل الاول للقیاس. به نظر من اصل این اشکالی که در اینجا وجود دارد، حالا ناشی از این است که ما تصور کردیم که این دلیل به نحو شکل اوّل قیاس هست. دو تا مثال اینجا ذکر کردم، این دو تا مثال را، نظیر التعلیل فی الخبر ما یقال زید قاتل عمراً و کل قاتل یجب ان تودی الدیة الی ورثة المقتول فزید یجب التؤدی الدیة الی ورثة عمرو و مثال آخر اقرب الی ما ورد فی الصحیحة ما یقال زید عالم بهذه المسئلة و کل عالم یجب ان یعمل بعلمٍ فزید یجب ان یعمل بهذه المسئلة فالمهم فی دلالة الصحیحة اثبات کون اللام فی الیقین و الشک للجنس.

نکته‌ای که به نظرم در این روایت مهم هست، این است که تصور شده که این تعلیل به نحو قیاس شکل اوّل است. این مطلب روشن نیست، به حسب ظاهر تعبیر اگر حتی، کأنّه علی یقین من وضوئه را متعلق یقین هم قرار بدهیم، اینجا عبارت ظاهری‌اش این هست، فانه علی یقین من وضوٍ. موضوع شخص است، محمولش علی یقین هست. محمولش خود یقین نیست. و لا ینقض الیقین بالشک، آن محمول که علی یقین بوده، آن محمول در جملة دوم موضوع قرار نگرفته. قسمتی از آن محمول مضاف، یعنی مجرور در جملة دوم اخذ شده. اینجا گفته فانه علی یقین من وضوئه و الیقین لا ینقض بالشک. حالا اگر جمله را به این شکل هم در بیاوریم، آن عبارتی که در جملة اوّل هست علی یقین من وضوئه هست، عبارت دوم یقین خالی هست. مطلبی که اینجا مهم است این است که خیلی وقت‌ها قیاساتی که ما در جملات داریم، قیاس شکل اوّل نیست. بله نهایتاً این قیاس‌ها برای استنتاجشان باید بازگشت داده بشوند به قیاس شکل اوّل. قیاسات عرفیه‌ای که در تعلیلاتی که ذکر می‌شود و قیاساتی که در جملات عرفی ذکر می‌شود حتماً لازم نیست به نحو شکل اوّل بشود. این مثال‌هایی که عرض کردم این مثال به این نحو هست. گاهی اوقات قسمتی از جملة اوّل تکرار می‌شود، و علتی هم که در صغری بعضی قیود اخذ می‌شود آن است که آن قیود در نتیجه می‌خواهد ظاهر بشود. این دو تا جمله‌ای که من ذکر کردم، زید عالم بهذه المسئلة و کل عالم یجب ان یعمل بعلمه و زید یجب ان یعمل بهذه المسئلة. اینجا علت این‌که در جملة اوّل هذه المسئلة را ذکر کرده و قید زده عالم بهذه المسئلة چون این هذه المسئلة قرار است در نتیجه ظاهر بشود. می‌خواهد نتیجه بگیرد که زید یجب ان یعمل بهذه المسئلة. ولو در کبرا بهذه المسئلة نیامده، به صورت کلی آمده کل عالم یجب ان یعمل بعلمه. ولی در صغرا درج شده به دلیل این‌که در نتیجه می‌خواسته ظاهر بشود. در ما نحن فیه هم این هست که می‌گوید قضیه اینجوری است، زید مثلاً هذا الرجل که در سؤال زراره درج شده. هذا الرجل متیقن، حالا فرض کنید بوضوئه بگوییم. متیقن بوضوئه. و کل متیقن یجب ان یعمل بیقینه و یترتب علیه آثار متیقنه. اینجوری هست. فهذا الرجل یجب ان یعمل یقینه بالوضوء. در واقع می‌خواهیم بگوییم که این شخصی که اینجا یقین به وضوء دارد باید خود را متوضی فرض کند. می‌خواهیم در نتیجه بگوییم باید بر طبق یقین به وضوئش رفتار کند تا خود را متوضی فرض کند. این‌که بوضوئه در صغری ذکر شده بر این هست که ما در نتیجه می‌خواهیم بوضوئه را ظاهر کنیم. و بوضوئه در نتیجه قید جمله هست. مجرد این‌که، به نظر می‌رسد که به این شکل هست و «ال». اصل اشکال از اینجا ناشی شده که تصور شده این جمله قیاس به نحو شکل اوّل قیاس هست، نه ما این‌که قیاس را به نحو شکل اوّل هست همچین ظهوری ندارد. آن بیاناتی که در بعضی از وجوه دیگر هست که این جنبة ارتکاز عقلایی که وجود دارد، آنها جزء مؤیدات این هست که لا ینقض الیقین بالشک جنبة عهد ندارد بلکه جنبة جنس دارد و از این عبارت استفادة تعمیم می‌شود.

به نظر من فکر می‌کنم این‌که از این جمله استفادة تعمیم می‌شود خیلی روشن است. اصل این اشکال از اینجا ناشی شده که تصور شده که این عبارت شکل اوّل قیاس هست، در حالی که این شکل اوّل قیاس نبوده.

مرحوم آقای صدر بعد از این‌که این بحث را مطرح کرده وارد یک سری تنبیهاتی در مورد این صحیحه شده. در مورد صحیحه یک بحثی را آقایان معمولاً مقدم می‌دارند، ولی مرحوم آقای صدر این بحث را متأخر کرده، چون به نظر ایشان خیلی تأثیر جدی در نتیجه‌گیری نداشته، این است که این بحث را متأخر ذکر کرده. آن در واقع تحلیل نحوی و ادبی جملة فانه علی یقین من وضوئه هست. که مفاد این جمله چی هست. حالا من این را به شکلی که آقای صدر بحث کرده به آن شکل بحث را طرح نمی‌کنم، نحوة طرح بحث را یک مقداری به شکلی که معمولاً آقایان طرح می‌کنند، طرح می‌کنم. بعضی از نکاتی که در کلام مرحوم آقای صدر هم وارد شده را به آن اشاره خواهم کرد.

این‌که در این حدیث «فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ- وَ لَا یَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَداً بِالشَّكِّ- وَ إِنَّمَا یَنْقُضُهُ بِيَقِينٍ آخَرَ.» این عبارت «إِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» آیا خودش جزاء است، چند احتمال در اینجا ابتداءً وجود دارد. یک احتمال این هست که «فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» خودش جزاء باشد، این یک احتمال.

احتمال دیگر اینکه «فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ- وَ لَا یَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَداً بِالشَّكِّ- وَ إِنَّمَا یَنْقُضُهُ بِيَقِينٍ آخَرَ.» علت جزاء محذوف باشد. این هم دو احتمال

احتمال سوم که در کلام مرحوم شیخ انصاری ذکر شده، این هست «فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» مقدمة جزاء باشد. یعنی تمهید، به تعبیر ایشان جزاء لا ینقض الیقین ابداء بالشک باشد «فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» تمهیداً للجزاء ذکر شده باشد. این سه وجه.

این‌که «فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» جزاء باشد، به این نحو توجیه می‌شود که «فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» جمله، جملة انشائی باشد در واقع. یعنی باید خود را متیقن فرض کند. یعنی یبنی علی یقینه. مرحوم نایینی به این شکل بیان کرده‌اند. «فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» یعنی یبنی علی یقینه. «وَ لَا یَنْقُضِ الْيَقِينَ أَبَداً بِالشَّكِّ». این «فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ» را به معنای یبنی علی یقین من وضوئه معنا کردند. ۲۴:۰۴

اینجا آقای خویی این اشکال را طرح کردند که جملة فعلیه گاهی اوقات در مقام انشاء به کار می‌رود. اعاد و یعید به معنای این‌که فالیعد باید اعاده کند. ولی جملة اسمیه که هو معیدٌ در مقام انشاء به کار رفته‌اند این معهود نیست، بنابراین این‌که بخواهیم فانه علی یقین را جزاء بگیریم این بر خلاف چیز ادبی است. شاهدی نداریم که به نحو خود این را بخواهیم جزاء قرار بدهیم.

آقای روحانی یک مطلب دارند که آقای صدر هم همین را دارند. آن این است که اگر جملة اسمیه در مقام انشاء طلبیه بخواهیم به کار ببریم آن معهود نیست. ولی جملة اسمیه در مقام ایجاد یک شیء، ایجاد تعبدی یک شیء آن مانعی ندارد کما اینکه آقای صدر تعبیر می‌کند که در مثال انت طالق اینجا، معنایش همین است، یعنی شارع مقدس می‌خواهد این طلاق را تعبدا ایجاد کند. بنابراین این مانعی ندارد که اینجا بگوییم شارع می‌خواهد این شخص را تعبداً متیقن بداند. ایجاد یقین و اعتبار تعبدی یقین را اینجا ما بگوییم. این تعبیری که در کلام آقای صدر وارد شده که در قبل از آن در منتقی الاصول هم این وارد شده.

من اینجا عرض بکنم که به نظر می‌رسد که مثال انتِ طالق با بحث ما فرق دارد. انتِ طالق، طلاق خودش یک امر تعبدی هست، خیلی طبیعی هست که انتِ طالق در مقام ایجاد این امر تعبدی به کار برود. ولی یقین یک معنای اصلی‌اش یک معنای تکوینی است. البته می‌توانیم اینجا یقین را به کار ببریم، ولی نه به این تعبیر که ایجاد اعتبار تعبدی و ایجاد یقین تعبداً. نه، در واقع ما می‌توانیم بگوییم هو متیقن، یعنی نازل منزلة یقین قرار بدهیم. مجازاً او را متیقن فرض کنیم به اعتبار این‌که آثاری که تکویناً یقین دارد، در عالم تشریع و عالم تعبد برای یقین می‌خواهیم ثابت بدانیم. این در واقع یک نوع مجاز هست. هو متیقنٌ، یعنی هو بمنزلة المتیقن. یعنی اگر شخصی تکویناً یقین داشته است، چه کار می‌کند؟ بر طبق متیقن عمل می‌کند و یقین طریق به متیقن هست، بر طبق متیقن رفتار می‌کند. اینجا هم شارع می‌گوید شما باید بر طبق متیقن رفتار کنید، به اعتبار وجوب شرعی رفتار بر متیقن این مصحّح تنزیل هست. یا بفرمایید وجه شبه هست، از جهت ادبی بخواهید تعبیر بکنید. این در واقع یک نوع مجاز هست. احتمال دارد، باید دید که این تجوزی که به ارادة، وجود تنزیلی یقین اراده می‌شود میزان خلاف ظاهر بودنش بیشتر است یا سایر وجوهی که اینجا ذکر شده. بنابراین انتِ طالق مجاز نیست. یک چیز حقیقت هست و خیلی روشن است، به خلاف اینجا، فانک علی یقین این را بخواهیم. فانک علی یقین، یعنی فانک نازل بمنزلة المتیقِن. یک معنای مجازی است باید دید که این معنای مجازی میزان خلاف ظاهرش بیشتر است یا مثلاً حذف جزاء و تقدیر جزاء مثلاً. یا این‌که سایر وجوهی که در این ما نحن ذکر شده. به این شکل این عبارت را معنا کردند.

از این وجوه سه گانه، وجه سومی که فانک علی یقین را ما تمهید برای جزاء قرار بدهیم، آقای روحانی می‌گوید این تمهید صحیح نیست، ایشان می‌گویند که اگر «و» نبود، و لا ینقض الیقین بالشک، گاهی اوقات ما شبیه این تمهید داشتیم. مثلاً ما بگوییم که به این جمله فحیث انه علی یقین من وضوئه لا ینقض الیقین بالشک. این اشکال نداشت، ولی این‌که با «و» بخواهیم آن را بیان بکنیم آن مطلب درست نیست.

به نظر می‌رسد این مثالی که آقای روحانی ذکر می‌کنند، این مثال اصلاً تمهید نیست. و حیث انه علی یقین من وضوئه یک متعلق به جملة به علت این‌که «و» بعدش نمی‌آید این است که حیث انه علی یقین من وضوئه تعلیل برای جملة بعد هست و متعلق به همان لا ینقض الیقین بالشک است که مقدم شده. تمهید اساساً قسمتی از جزاست. چون قسمتی از جزا هست، قسمتی از جزاء با «و» جزاء با قسمتی از خودش با «و» عطف نمی‌شود. بلکه حیث انه علی یقین به منزلة این هست بگوییم لأنّک علی یقین من وضوئه. تعلیل جمله هست، بلکه مقدم شده بر جملة معلّل. تعلیلی که با «ل» کأنّ حرف جر ذکر بکنیم.

اصلاً مثال کلام مرحوم شیخ را نباید به این گونه‌ای که آقای روحانی تقریب می‌کنند، تقریب کنیم.

مرحوم حاج آقا مرتضی حائری یک مثال عرفی می‌زنند که مثال قشنگی است. به نظر مثال قشنگی است. این نشان می‌دهد که می‌شود جملة مرحوم شیخ را با این مثال تطبیق کرد. می‌گوید که این جمله اذا جائک زید فانک کریم و علیک اکرامه. فانک کریم و علیک اکرامه. به نظرم جملة عرفی قشنگی است. فانک کریم و علیک اکرامه. در واقع این و علیک اکرامه جزای شرط هست. جائک زید و علیک اکرامه، این جزای شرط هست که در این جمله وارد شده. فانک کریم تمهید هست، مقدمه هست برای این‌که جزای شرط را ما بر شرط عطف کرده باشیم و آورده باشیم.

ببینیم که واقعاً از این سه وجهی که در کلمات فقها.

البته یک وجه چهارمی در کلام مرحوم امام وارد شده که حالا آن وجه چهارم را فعلاً کار ندارم.

این سه وجهی که وجود دارد، این سه وجه را ببینیم چه تقریبی برای این سه وجه می‌شود ذکر کرد و ببینیم کدام یک از این سه وجه را باید ترجیح بدهیم.

ان‌شاءالله توضیح این وجوه سه گانه را در جلسة آینده پی می‌گیریم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان